



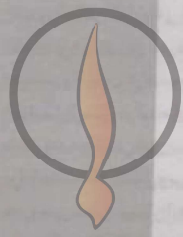
نقد حال



از کاروان رفته



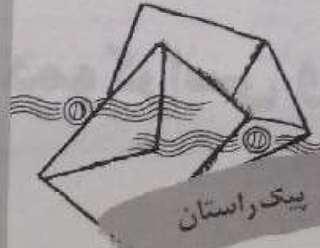
رسانه



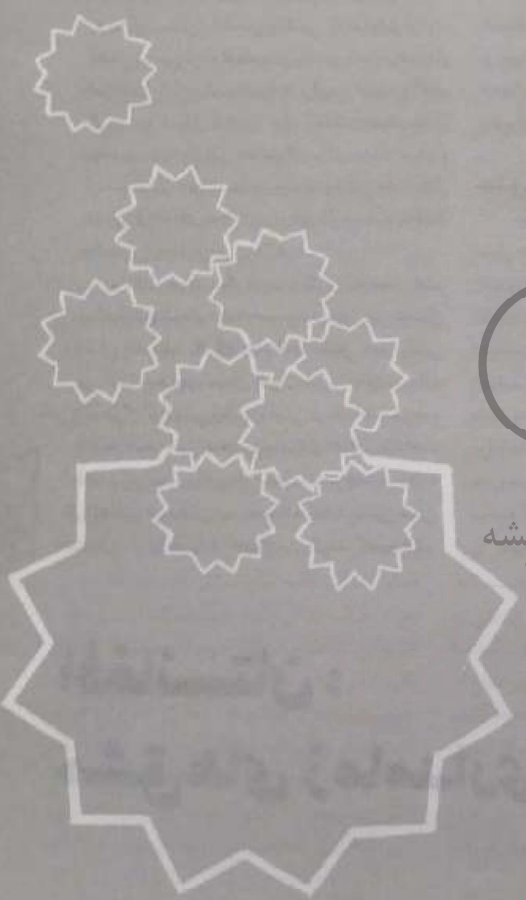
بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



کتابخانه



پیکر استان





از زده
شیر
توز
مرد
مما
واق
بود
دوا
و
گر
فاه
فر
شا
ان
م
قا
دا
م
را
م

- خود کامه ولایات به فراخواندن آنها به کابل و امثال
پیمان ۱۲ ماده‌ای و وادار کردن هر چه بیشتر آنها
تعینت و پیروی منجر شد که از جمله بندهای مهم
که بیشتر روی آنها تأکید شده است، این هاست:
۱. فرستادن درآمدهای گمرکی به مرکز.
 ۲. بدون اجازه دولت مرکزی به خارج سفر ننهند
و باخارجی‌ها فرار داد نیندند.
 ۳. القاب و عناوین غیر حکومتی آنها باید حذف
شود.
 ۴. با هم درگیری و زد و خورد نداشته باشند.
 ۵. هر یک از حکام محلی در آن واحد نمی‌توانند
دو یا چند پست سیاسی و نظامی را اشغال نمایند.
والی آخر...

این پیمان، نشانه‌های از امیدواری را در بین مردم
به وجود آورد که بالاخره اگر می‌خواهد کاری صورت
بگیرد باید به سرانجام برسد و دیگر تساهل و تساهل
کافی است و مردم از مدت‌ها بود که منتظر یک چنین
تصمیم‌گیری قاطع از طرف رئیس دولت بودند.
و اما مسئله دیگر سخنرانی جنرال برانگیز آقای
کرزی در جلسه علما و روحانیون افغانستان در کابل و
دعوت از بخشی از جریان طالبان به همکاری و
مشارکت آنها با دولت عکس العمل‌های متفاوتی را از
طرف جریان‌ها و طیف‌های سیاسی و فکری داخلی و
خارج از افغانستان در پی داشت. در واقع هم مورد
اولی و هم مورد دومی ابهامات و سئوالات بیشتری را
در اذهان پدید می‌آورد که برای روشن شدن آنها باید

روشن‌فکر هم نمی‌شود زیاد تکیه کرد.
مسئله دیگری که از چند در سرنوشت مردم و
جامعه می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد اما با
سهل انگاری با آن برخورد می‌شود، مسئله تدوین و
تصویب قانون اساسی آینده افغانستان و نظرخواهی
از مردم راجع به طرحی که نه مردم آن را دیده‌اند و نه
درباره آن به مردم آگاهی داده شده می‌باشد. با این
وضعیت معلوم می‌شود که ما در افغانستان بعد از سه
دهه جنگ که باید از هر فرصتی برای ساختن آن
استفاده شود، فقط به مشق‌های کم‌رنگی از زمامداری
و دموکراسی و قانون‌گرایی می‌پردازیم و این یعنی
به چالش کشیدن جمله که می‌خواهد از زیر خاکستر
سربرآورد.

مشق‌های زمامداری

دو موضع‌گیری متفاوت آقای کرزی در اوایل
سال جاری یکی در مورد افراد گروه طالبان و دعوت به
حضور آنها در کابل برای مشارکت در قدرت و تقسیم
قدرت و دیگری در مورد جنگ سالاران و حاکمان
خودسر ولایات پر درآمد و مرزی افغانستان که طی آن
خواستار ارسال درآمدهای هنگفت گمرکات به کابل
شده بود، واکنش‌های متفاوتی را در بین مردم ما
برانگیخت، که تحلیل و بررسی آنها می‌تواند تا حدی
به روشن شدن بیشتر ابهامات پنهان و پیدای این دو
موضع‌گیری کمک نماید.
موضع‌گیری تند در برابر حاکمان خودمختار و

تحولات جاری در افغانستان شرایطی را به پیش
آورده که باید از هر فرصتی برای پیشرفت و ترقی و
تعالی آن استفاده کرد و کاستی‌ها و عقب‌ماندگی‌های
چندین ساله آن را با جهان امروز جبران نمود. اما
متأسفانه وقایع دو سال اخیر نشان داده که این تحولات
آن طوری که انتظار می‌رفت چندان هم به نفع مردم
و برای پیشرفت و ترقی افغانستان نبوده و نیست.
خوشبینی‌های مردم کم‌کم رنگ می‌بازد و به یأس
تبدیل می‌شود. انتظارات مردم از شخص اول مملکت
به عنوان ممثل اراده ملی و کسی که در اوایل از او به
عنوان منجی مردم افغانستان یاد می‌شد و مردم به او
امیدهای زیادی بسته بودند برآورده نشده و آقای
کرزی به عنوان شخص اول مملکت نتوانسته از
موقعیت خود به طور بایسته‌ای برای نجات مردم و
افغانستان از بحران استفاده نماید و نشان داده که از
کل‌ایبی لازم برای زمامداری برخوردار نیست و به فقط
به مشق زمامداری می‌پردازد.

و اما از طرف دیگر طیف دیگری که همان قشر
روشن‌فکر و روشن‌فکر جامعه هستند، در طول این دو سال
نشان داده‌اند که آنها هم فقط مشق دموکراسی
می‌کنند و مفهوم و معنای دموکراسی را نه فهمیده‌اند
و نه درک کرده می‌توانند و حتی در شناخت مردم و
جامعه خود بسیار ضعف دارند و از حداقل شناخت
خود و پیرامون برخوردار نیستند. هر چند مردم به
این‌ها نیز امیدهایی بسته بودند اما با روشن شدن
بسیاری از واقعیت‌ها معلوم می‌گردد که به قشر



افغانستان :

مشق‌های زمامداری، دموکراسی و قانون‌گرایی

□ محمدعلی عباسی افغان

روزبای مختلف مورد تحلیل و بررسی همه جانبه قرار گیرد.
گذشت نزدیک به دو سال از حاکمیت دولت آقای کرزی در حقیقت نتوانسته به انتظارات و خواسته های مردم از دولت و شخص آقای حامد کرزی به عنوان مثال اراده ملی آن چنان که باید و شاید پاسخ دهد. در واقع حداقل انتظاری که مردم از دولت داشتند این بود که از اقتدار جنگ سالاران و کسائی که از حاکمیت دولت مرکزی سربلندی و تمرد می نمودند، کاسته شود و حداقل امنیت عمومی برای زندگی مردم تأمین گردد. دولت از ابتدا در برخورد با این افراد باید از خود دلبلیغ نشان می داد در واقع این که برای همه رست مشارکت در چارچوبه اداری حکومت داده شود، به هیچ وجه نمی تواند مغایر با مقابله با روند انحصارطلبی و اقتدارگرایی عده ای از افراد و گروه های خاص باشد.

عده های هم که به مردم در هنگام به دست گیری قدرت از طرف آقای کرزی به عنوان یک زعییم ملی داده شده بود، از این طریق تا حدی می توانست عملی گردد. تسامح و تساهل بیش از حد آقای کرزی در مقابل متمریدین از دولت متأسفانه باعث اقتدارگرایی روزافزون این مجموعه از افراد گردیده است، تا جایی که عده ای هرگونه کوشش و تلاشی را در جهت جلوگیری از اقتدارگرایی این جنگ سالاران به مثابه پهلایل کردن آبرو و حیثیت جهاد و مجاهد می دانند، یعنی جلوگیری مجاهد از خودسری و قزوق طلبی عده ای اقتدارطلب که جز منافع خود و اطرافیان خود نمی اندیشند و برای تحقق اهداف و خواسته های خویش حاضرند از هر حربه ای استفاده نمایند و به عنوان نظمه زدن به آبرو و حیثیت جهاد و مجاهد تلقی می نمایند. یعنی تقابل با انحصارگرایی خود نوعی خیانت به آرمانهای جهاد و مجاهد افغانستان به شمار می رود و همین است، که چالشهای جدیدی را فراروی دولت قرار داده که اگر دولت از همان اوان شکل گیری اش می توانست با در پیش گرفتن یک استراتژی کارآمد و درازمدت در جهت کاهش روند اقتدارگرایی جنگ سالاران و حاکمان خودسر محلی عمل نماید، امروزه این گونه خود را در سلب اقتدار از دست آنها نتوان نمی دید.

اما در این میان عده ای بر این باورند که تقارن این دور خداد از روی اتفاق نمی تواند باشد، بلکه دعوت به همکاری حامد کرزی از طالبان را در تقابل با گروهی از همکاران وی در کابینه و گروهی از حاکمان متمرید محلی خروج از مرکز می دانند که این می تواند تناعی کننده بازی خطرناکی باشد، که آقای کرزی شروع کرده است که این خود بازی با آتش می باشد. اگر صرفاً برای تقابل و مبارزه جوی با طیف مقابل از طرف رئیس دولت این درخواست به همکاری از طالبان

صورت پذیرفته شده باشد، که این یک اشتباه تاریخی محض است که آقای کرزی مرتکب شده اند. استیصال در مقابل جنگ سالاران و استمداد از طالبان می تواند عواقب خطرناکی را در پی داشته باشد و دامنه تقابل ها را به مسایل قومی و منطقه ای و زبانی و اختلافات گذشته بکشاند. ناتوانی در برابر خودسری های عده ای و میدان دادن برای عده ای دیگر در تقابل با آنها راه حلی معقول و منطقی نیست؛ چه آن که آقای کرزی در ابتدا هم این گونه تصور می کرد که می شود با مشروعیت بخشی به بعضی از جریانات و افراد و سهمیه ساختن آنها در حکومت، از خودسری ها و اقتدارگرایی های آنان کاست و حال توجیه آقای کرزی در دعوت از طالبان نیز همین می باشد.

او از یک طرف می خواهد برای مقابله با طیف اقتدارگرا در دولت از نیروی اصطکاک حضور طالبان در دولت استفاده نماید و از طرف دیگر از این طریق به شرارت ها و مرکزگرایی های بخشی از جریانات اخلال گر در افغانستان پایان دهد. امروزه در کابینه آقای کرزی کسائی را داریم که از طرفداران و رابطان پرویاقرض جریان طالبان در دوران حاکمیت این گروه متعصب و مردم ستیز بوده اند. آنها را همه به خوبی می شناسند و امروز در دولت در پستهای مهمی هم ایفای وظیفه می نمایند و هر کاری هم خواسته باشند انجام می دهند، بدون آن که کسی متعرض آنها شود و اگر افراد تحت عنوان تحریک طالبان در دولت مشارکت نداشته باشند، قابل قبول نیست. امروزه در اکثر مناطق جنوب همانهایی حاکم اند که در زمان طالبان حاکمیت داشته اند، فقط با اندکی تغییر ظاهری. نمونه بارز آن حضور افراد گروه طالبان در شهر قندهار می باشد که به داز سقوط جریان طالبان نه تنها کسی متعرض حضور آنها نشد بلکه همان ها از کان اقتدار را در دست دارند. پس اینها غیر از مشارکت همگانی در دولت چه چیزی را می رساند؟ امروز مردم با افراد مشکل ندارند. اگر آنها برای مردم مشکلی خلق نکرده باشند، بلکه با یک تفکر و یک جریان فکری که انحراف به بار آورده است مشکل دارند که این دو بحث کاملاً متمایز از همدیگر اند که نباید با هم خلط شوند.

تاسیس ۱۳۹۶

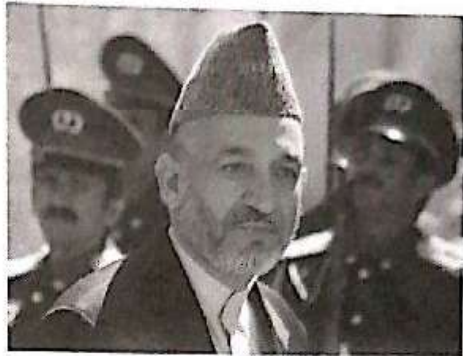
اما در مورد افراد و گروه های متمرید و مرکزگرای که دولت با آنها مشکل دارد، باید این برای همه مردم افغانستان روشن گردد. البته مجاهدین در مقطعی از تاریخ افغانستان توانستند با ایثار و فداکاری و البته با مساعدت و همراهی مردم نقش خود را در دفاع از حیثیت و شرف و عزت مردم و مملکت مر دانه ایفا کنند. در این، شکی نیست و همه قدر دان ایثار و فداکاری آنها بوده و هستند. اما این مسئله نباید باعث شود که مردم افغانستان تا ابد وامدار و بدهکار به این افراد باشند؛ کما این که اگر جهادی بوده همه در آن شرکت

داشته اند و هر فردی از مردم افغانستان در این راه به سهم خود مبارزه کرده اند و نباید هم بامان برود که در مقطعی هم به پاس زحمات آنها این فرصت برای آنها داده شده که توانایی های خود را در عرصه حکومت داری بیازمایند، که مناسفانه در این عرصه مجاهدین نتوانستند موفق عمل نمایند و شرایطی را به بار آوردند که افغانستان را در یک دهه جنگ های درون گروهی و برون گروهی فروبرد. هر چند مجاهدین توانستند در عرصه نبردهای آزادی خواهانه و مبارزه با تجاوز خارجی موفق عمل نمایند، اما در عرصه سیاسی و حکومت داری نهایت ضعیف و شکننده عمل کردند، که حاکمیت آنها در بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب در سال ۱۳۷۱، نمود بارز آن می باشد.

اما مسئله عده در طرز تلقی گروهی از مجاهدین در پیوند اقتدارگرایی با آبرو و حیثیت جهادی اشتباهی است که می تواند جلعه را به سوی بن بست سیاسی و دوران هرج و مرج سوق دهد، که می باید این موضوع هم برای مردم و هم برای گروه های اقتدار طلب روشن گردد که جهاد و مجاهدت در یک دوره ای نباید به میراث خواری و قدرت طلبی در تمام تاریخ افغانستان برای آنها تبدیل گردد.

اما نکته دوم که حائز اهمیت است و باید به توجه شود، دعوت از یک طیف و گروه بدسابقه برای مشارکت در دولت و حکومت است که مطرح شدن آن در این مقطع زمانی می تواند بحران آفرین باشد و سؤال برانگیز. در این که باید در شرایط جدید افغانستان بهر از هرگونه سوءظن و بدگمانی به همه افراد نقشی یکسان در کسب اقتدار، نه صرفاً برای اقتدارگرایی، بلکه برای ساختن جامعه نو و افغانستان نوی که مردم آن بتوانند در سایه حاکمیت صلح و آرامش به زندگی مسالمت آمیزی بپردازند، داده شود، هیچ شک و شبیه ای نیست. اما در این که از افراد در قالب طبیفی اقتدارگرا و کتله ای که هنوز هم با دولت سر ناسازگاری دارند و از سابقه بدی نیز در ذهنیت مردم برخوردار هستند، دعوت به همکاری شود، سؤال برانگیز است. تفکیک بین طالبان خوب و طالبان بد یک جداسازی غیر منطقی و غیر قابل قبولی است، کما این که اگر طالب خوب وجود خارجی داشت خود پیوندهای خود را از طالبان بد گسته و در راستای تحقق اهداف عالی دولت برای بازسازی افغانستان بعد از جنگ، تلاش و کوشش پیوسته ای را می نمود؛ البته این که همه در کنار هم و با هم در افغانستان یکبارچه و متحد زندگی نمایند، دیگر فضای جنگ و خونریزی باید از افغانستان دور گردد، برای مردم افغانستان حل شده و پذیرفته شده است، و گرنه باید تا به حال افغانستان در آتش انتقام گیری و دشمن ستیزی می سوخت. پس در چنین شرایط مطرح کردن این مسایل از طرف رئیس دولت می تواند تا حدی





سؤال برانگیز باشد.

این مسئله باید در دستور کار ما قرار گیرد که اصل تقسیم قدرت به مشارکت در قدرت تبدیل گردد، چون تجربه چندساله اخیر به خوبی نشان داده که مبنای تقسیم قدرت بر اساس قوم و زبان و گروه نمی‌تواند در حل مشکلات مردم افغانستان مفید واقع گردد، بلکه مشکلی بر مشکلات دولت و مردم خواهد افزود.

و اما در مورد به اجرا در آمدن مصوبات شورای عالی امنیت ملی از قبل هم معلوم بود که به جایی نمی‌رسد. اگر به کارنامه دولت در این مدت توجه شود، دیده می‌شود که در نزدیک به دو سال حاکمیت آقای کرزی تا به حال هیچ کدام از مصوبات دولت به اجرا در نیامده است. وضعیت در شهر کابل که آقای کرزی پشتوانه یک ارتش پنج هزار نفری خارجی را نیز دارد بسیار استیجاب است. دولت آن چنان که باید، کنترلی بر شهر کابل ندارد تا چه رسد به اعمال قدرت به خارج از دروازه‌های کابل. ترکیب دولت آقای کرزی از همان اوایل شکل‌گیری به دلیل آن که در یک دو بند سیاسی و زیر فشار قدرت‌های خارجی فرار از هرگونه مصلحت‌اندیشی شکل گرفت، یک ترکیب ناسازگار به نظر می‌رسید و از انتظار عام مردم بر این بود که حداقل تغییراتی در ترکیب و ساختار این دولت در توبه جرگه اضطراری داده شود، که بر خلاف رای و نظر مردم این تغییرات نه در هیأت دولت پیش آمده و نه هم در حاکمیت‌های محلی خارج از مرکز، تحول قابل توجهی پیش آمد. متأسفانه همین عامل امروزه خود به معضلی بزرگ برای دولت تبدیل شده است. هر چند در ابتدا دولت برای جلوگیری از بحران آفرینی در آن مقطع زمانی بر حاکمیت‌های محلی مشروعیت بخشید، اما شاید تصور این را هم نمی‌کرد که روزی در بازستانی همین مشروعیت‌های محلی که خود بر آنها صحنه گذاشته بود و مشروعیت بخشیده بود، دچار مشکل بزرگی شود. از همان اوایل باید جلو ترمز و سرپیچی حاکمیت‌های محلی از فرامین دولت مرکزی، آن گرفته می‌شد. تسامح و تساهل آقای

کرزی باعث مرکزگریزی و خوددستی‌های هر چه بیشتر حاکمیت‌های محلی گردید. عده‌ای شاید نداشتن پشتوانه قوی نظامی دولت مرکزی را باعث عدم برخورد قاطع دولت در ابتدای استقرار دولت در برابر حاکمیت‌های محلی می‌دانند. اما باید گفته شود که امروزه هم با وجود گذشت نزدیک به دو سال از حاکمیت دولت، آقای کرزی هنوز نتوانسته برای دولت خود پشتوانه نظامی قوی با همان تشکیل ارتش ملی قوی را به وجود بیاورد. پس نباید پرسیده شود که دولت مرکزی امروزه با کدام پشتوانه می‌خواهد توافق نامه خود را با والیان مسترد اجرا نماید؟

۱۸ ماه فرصت کمی نیست و می‌تواند نمود خوبی باشد در ناکارایی سیاسی و مدیریتی آقای کرزی و چه آن که حامد کرزی باید زودتر از این هابه فکر ایجاد تغییر در ساختار دولت خویش می‌بود نه این که بگذارد که وقت دولتش تمام شود و آنگاه دست به تهدید در کناره‌گیری و بافراخوانی لویه جرگه بزند چه آن که به خودی خود هم بیشتر از سه ماه از عمر دولت وی باقی نمانده است. اما مسئله دیگری که اهمیت دارد و باید به آن توجه شود، این است که چه ضمانتی وجود دارد که تمام مفاد این توافق نامه اجرا شود؟ چه ضمانتی وجود دارد که پول‌های سرازیر شده از ولایات در کابل ناپدید نگردد، به مانند دو میلیارد دالر کمک‌های جهانی که در کابل ناپدید شد و معلوم هم نگردید که در کجا و چگونه به مصرف رسیده است. متأسفانه در مورد خرج‌های بی حساب و کتاب اعضای دولت هیچ کسی پاسخگو نیست. این که تنها اداره امور ریاست دولت دوصد دستگاه موثر گران قیمت برای امور تشرفیات داشته باشد تعجب آور و باعث تأسف است؛ و این که هر کدام از وزیران و رئیس‌ان ادارات تا سطح معاونان دوم و سوم‌شان هر کدام منازل لوکس و گران قیمت متعدد و موترهایی دارند که تاکنون حتی رؤسای جمهور این کشور در هیچ دوره‌ای نداشته‌اند چه ذهنیتی را در مورد دولت در اذهان به وجود می‌آورد؟ جز فاکتور آمدی دولت، سوء مدیریت، ناهمگونی ساختار قدرت، عدم وجود ضابطه، وجود بروکراسی دست‌وپاگیر اداری و بسیاری از مشکلات دیگر که متأسفانه هنوز در میان کابل‌نشینان مرتفع نگردیده و نداشتن کنترل و اختیار بر اعضاء کابینه به خودی خود توانایی آقای کرزی در کنترل و اداره امور دولت را زیر سؤال می‌برد. در یک ماه قبل از فراخوانی ۱۲ والی قدرتمدار و متمدن محلی، آقای کرزی طی احکامی والیان و ولایات نه چندان مبارخ پروان و بدخشان را تغییر و تبدیل نموده بود به شکل توانست این احکام را به مرحله اجرا، در آورده و حال در جنگ با ۱۲ والی، پیروز چه کسی خواهد بود؟ با توجه به

شرایط افغانستان می‌توان با تردید پاسخ داد که آیا کرزی!

اعتراض اسماعیل خان نسبت به حذف اسماعیل عنوان وی از جمله امیر حوزه جنوب غرب و اندلس این که این القاب و عناوین را مردم به وی داده‌اند استفاده از همان القاب و عناوین که خود پیمان حذف آنها را در کابل به امضاء رسانیده بود در به ورودش به هرات از کابل در سطح رسانه‌های محلی دهن کجی آشکار وی به این پیمان می‌باشد. و دیگر این که از طرف وی و اطرافیانش ادعا شده که عده در آمده‌های گمرک هرات حتی از درآمدهای ولایات ننگرهار و بلخ هم کمتر است و این که به تهیه خرج خود وی و ارتش ۲۵ هزار نفری اش روزانه به یک میلیون دالر می‌رسد فقط و فقط عکس العمل‌های اولیه وی در برخورد با دولت می‌باشد. جالب این که وی اخیراً خواستار اضافه شدن اختیارات بی حد و حصر خود از طرف دولت مرکزی شده است و آن هم در محلی که حرف اول و آخر را خود او می‌زند و به کس دیگری و ادعای جنرال دوستم در پاسخ به حکم جدیدش در برگشت از ازبکستان که مردم شمال از وی می‌خواهند که در مزار بماند و زد و خوردهای نیروهای وی و فرسوده عطا محمد در بنو و رود نشان از کابل به مزار قبل از خشک شدن اعضای شان؛ و سرپیچی والی قدرتمند ولایت ننگرهار از احکام و فرامین دولتی و اظهار این که فقط اگر مردم بخواهند وی از پست ولایت کناره‌گیری خواهد کرد و در غیر این صورت کسی نمی‌تواند متعرض او شود، این‌ها زمره‌های ابتدایی از تمرد و سرپیچی این اقتدار طلبان محلی است و جزئی از مشکلات دولت در به اجراء در آوردن توافقنامه‌اش با والیان خودسر. امروزه متأسفانه در سراسر افغانستان مردم درگیر با جنگ سالاران و اقتدار گرایان محلی هستند که همه



نه پشتوانه های قوی در مرکز دارند و دولت هم می تواند از اقتدار و خودسری آنها بکاهد. از جمله درآمدهای هنگفتی که آقای کوزی آنها را از ولایات مطالبه کرده بود، فقط چپل و سه میلیون به دولت بریافتن شده است که ریز آن به این ترتیب می باشد:

هرات: ۲۲ میلیون دالر امریکایی
بلخ: ۱۲ میلیون دالر امریکایی
قندهار: ۳ میلیون دالر امریکایی
نیمروز: ۱/۵ دالر امریکایی
جلال آباد: ۱/۵ دالر امریکایی
و بقیه هم به فراخور حال شان

این هم از نحوه جمع آوری درآمدهای گمرکات که مثل بقیه کارهای دولت به مانند تشکیل ارتش ملی، خلع سلاح جنگ سالاران، برکناری والیان مترو، قتل گری و... انجام شده و سوالات و ابهامات بسیاری را در اذهان باقی گذاشته است. این پول ها از جمع درآمد هرات و قندهار که به تنهایی سالانه به ۵۰ تا ۶۰۰ میلیون دالر بالغ می شود دریافت گردیده است و بلخ و جلال آباد هم به جای خودشان.

به هر صورت همه مردم در سراسر افغانستان خواهان این هستند که تمام مصوبات دولت به اجرا درآید و از بروز هرگونه تنش و برخورد که منجر به بهم خوردن وضعیت فعلی حاکم بر افغانستان شود بی نهایت هراس دارند و چه بهتر تمام کسانی که به نحوی بر اینکه قدرت تکیه دارند، این نگرانی مردم را درک کرده و هم به خواست مردم و هم

به خواست دولت که خود در به وجود آوردن آن نقشی داشتند در به اجرا در آوردن این مصوبات سهم خود را ادا نمایند.

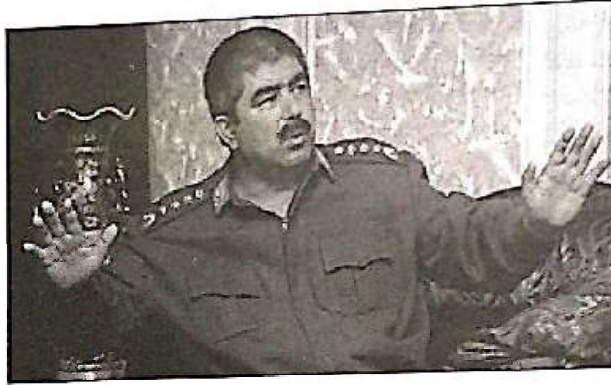
متأسفانه دوران حاکمیت آقای کوزی چه در اداره موقت و چه در دولت انتقالی اسلامی بیشتر به سیاه مشق های زمامداری کسی می ماند که تازه می خواهد وارد عرصه سیاست شود و این برای افغانستان یک فاجعه است و این گفته متأسفانه واقعیت تلخی است که این بزرگترین موفقیت جناب آقای کوزی در این مدت می باشد. همین که بعد از ۱۸ ماه زمامداری به این نتیجه رسیده است که نمی تواند کاری در برابر حضرات فرماندهان از پیش برود. (اشاره به سخنرانی آتشین وی در برخورد با حکام مشرد محلی می باشد) و دیگر شاهکاری از ایشان ندیدیم.

مشق های دموکراسی

همزمان با آرایش جدید سیاسی، نظامی در افغانستان بعد از یازده سپتامبر که باعث به وجود آمدن

فضای جدیدی در افغانستان شد، قاعده کلی که به نظر می رسید این بود که دیگر افغانستان به فضای قبیل از یازده سپتامبر برنگردد. با استفاده از همین شرایط جدید بود که گروهی با دادن شعارهای دموکراسی خواهی و آزادی خواهی وارد افغانستان گردیدند، بدون آن که ماهیت اینها برای مردم شناخته شده باشد و پیشینه و گذشته شان برای مردم معلوم باشد و صرف برای استفاده از شرایط پیش آمده و برای به حیب زدن چند دالری به دادن شعارهای دموکراسی خواهی و آزادی خواهی روی آورده اند. نشر نشریات گوناگون که فاقد هرگونه محتوا و

مطالبات مردمی می باشد، بیشتر این افراد و گروه ها را به کانون های تبلیغاتی برای دسته، گروه و فرد تبدیل کرده اند. اگر تا دیروز افراد گروه های می توانستند از طریق سلاح و جنگ، خود را مطرح نمایند، امروز می توانند با استفاده از فضای جدید و به صورت بسیار



ملدن آن که فارغ از برخورد های قبلی می باشد خود را مطرح نمایند و به منافع خود هم برسند و این که بر سر مردم و جامعه افغانستان چه خواهد آمد، اصلاً اهمیتی ندارد؟

در افغانستان امروز هیچ چارچوب مشخصی وجود ندارد. بسیاری کار روشنفکری و فرهنگی را یک تجارت می پندارند و برای بردن منافع اقتصادی در این عرصه گام نهاده اند و این را بسیاری بدون هیچ آگاهی و با صراحت هم مطرح می نمایند. آزادی های سیاسی و فردی، دموکراسی و مردم سالاری آرزو و خواسته هر افغان وطن پرستی است، اما اینها همه بدون کدام اساس، مبنا و معیاری می باشد.

این که غرب که امروزه به کانون آزادی و دموکراسی مبدل شده است، به طور اتفاقی و یک شبه نبوده است، بلکه بر اساس کدام مبنا و معیار پذیرفته شده می باشد که برای همه قابل قبول و پذیرش بوده و هست و در همه عرصه ها حد و مرزی وجود دارد. اما جامعه ما که می خواهد تازه در این عرصه ها گام بردارد، باید یک سری اصول و معیارها را

در این زمینه رعایت نماید. کثرت گرای می که ما امروزه در عرصه های سیاسی و فرهنگی شاهد آنیم، بیشتر به تورم جامعه و واگرایی می انجامد تا انسجام بخشی آن. امروزه طیفی که از آن به عنوان روشنفکر یاد می شود بیشتر گرفتار این معضل می باشد. ظهور بیشتر از صد نهاد و مجموعه فرهنگی خواهان آزادی، دموکراسی و مردم سالاری در جامعه ای که دو سال از آزادی آن نمی گذرد و تعداد باسوادان آن در پایین ترین مرتبه است، آیا نشانه بلوغ فکری و سیاسی آن می باشد؟

رقابتهای سیاسی و فکری به این ترتیبی که در افغانستان رواج دارد، بیشتر جامعه را به تشنج می کشاند و به جای آن که مشکلی را حل نماید، خود به معضل تازه ای تبدیل می شود. دهه دموکراسی نمود خوبی برای این مدهای مایمی باشد. مادر تاریخ خود یک شکست بزرگ را تجربه کرده ایم و امروزه باز

همان تجربه را تکرار می نمایم. امروزه تمام حرکتهای بدون استثناء از خارج از افغانستان سرچشمه می گیرد. متأسفانه این ستماء تنها مادی نمی باشد، بلکه از نظر فکری بسیاری از این تشکلهای فکری و سیاسی و امدار خارجیها هستند و این یعنی بحران، یعنی تراژیدی دیگری که باید با آن مقابله شود. واقعیت این است که قشر به اصطلاح روشنفکر ما مطالبات روشنی ندارد و متأسفانه نه توانایی های خود را به خوبی می شناسد و نه هم مطالبات خود و مردم خود را دریافته است و با این وضعیت جامعه با چالش بزرگی روبه رو می باشد که عواقب آن نه تنها امروز بلکه در آینده نیز دامنگیر ما خواهد شد.

بسیار پسندیده و به جا بود که حداقل قشر تحصیل کرده و روشنفکر ما با این قاعده آشنا می بود که دیگر به مشق دموکراسی نمی پرداخت بلکه با یک حرکت منسجم و مردم گرایانه و با کسب پشتوانه مردمی حداقل می توانست جامعه را از بحران کنونی نجات بخشد و هم منافع خود و هم منافع مردم را تأمین نماید، نه این که با حرکت های شتاب آلود و نستجیده، خود و جامعه را در بحران فروبرد.

باید اساس و اصولی برای برقراری نظام دموکراسی و حاکمیت مردم سالاری در افغانستان در نظر گرفته شود که مطابق با فرهنگ این مردم باشد. ابتدا از نظر فرهنگی آموزه هایی را برای مردم باید آموخت بعد به آزمائگری و دموکراسی خواهی و مردم سالاری پرداخت و اگر همه چیز بدون اصول و قاعده انجام پذیرد همه از کان فعلی جاسم را نیز فرو خواهد پاشاند. صرف با مشق دموکراسی نمی شود به



دموکراسی رسید.

مشق‌های قانونگرایی

قانون و قانون‌گرایی از جمله دیگر شعارهایی بود که برای مردم افغانستان به ارمغان آورده شده بود، اما این مهم هم به مانند دیگر وعده‌های داده شده، نتوانست جامعه عمل ببوشد. در جوامع جهان سومی مانند افغانستان در مورد قوانین دو وجه یاد و بعد وجود دارد یکی ماهیت قوانین می‌باشد و دیگری نحوه اجرای آنها و این مسئله بسیار بفرنجی است. هر چند ما امروز از یک قانون کامل و مدون برخورداریم، اما مشکل اصلی در اجرای این قانون است، نه در خود آن. در جامعه‌ای که قانون و قانون‌گرایی در حد شعار باقی مانده است، تدوین قانون اساسی و آن هم در این شرایط که زمینه و فرصت هر گونه سوء استفاده فراهم است، جای شک و تردید بسیار دارد و تعجیل در مورد نوشتن مسوده قانون اساسی جدید - که نه تنها به سرنوشت نسل امروز که به سرنوشت نسلهای بعدی ارتباط دارد - چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ آیا در این زمینه هم می‌خواهند به مانند دیگر مسائل با سهل‌انگاری و فقط در حد شعار برخورد نمایند؟ نظر خواهی در مورد قانونی که هیچ کس آن را ندیده، یک بدعت است و تصویب آن هم از طریق لویه جرگه فرمایشی جای شک و تردید بسیار در مورد ماهیت این کار دارد. حداقل در لویه جرگه اضطراری ما یک تجربه شکست خورده داریم، دیگر جایز نیست که باز هم همان تجربه را تکرار کنیم.

روند نظرخواهی با توضیح پرسشنامه‌هایی که بسیاری سوالات آن کلی و بعضی سوالاتش بسیار مضحک می‌باشد، و افراد انتخابی برای این کار و زمان اجرای این طرح، همه و همه نشانگر این است که با این طرح هم می‌خواهند به صورت سرسری و از روی سهل‌انگاری برخورد کنند و هیچ گونه احساس مسئولیتی نه از جانب افغانی و نه از جانب حامی خارجی آن احساس نمی‌شود.

در برخورد با این قضیه هم به مانند قضیه

کمک‌های خارجی برخوردار می‌شود و آن این که فقط پولهای وعده داده شده باید خرج شود، چگونه و در چه راهی؟ اصلاً اهمیت ندارد و این بار هم باید قانونی نوشته شود و به تصویب هم برسد چگونه و برای چه؟ اصلاً پرسان نشود. اظهار نظر عجیب یکی از اعضای کمیسیون نظرخواهی (فاطمه گیلانی) پیرامون مسوده قانون اساسی که گفته بود: «من هم تا قبل از این که متن قانون اساسی را ببینیم یکی از انتقادگران این طرح که نباید مسوده قانون اساسی همزمان با نظرخواهی از مردم منتشر شود، بودم، اما همین که متن مسوده قانون اساسی را دیدم کاملاً مجاب شدم که اصلاً به صلاح نیست که مسوده قانون اساسی همزمان با نظرخواهی برای مردم ارائه شود. شک و تردیدها را زیاد می‌نماید و این گونه اظهار نظرها از مسئولین این طرح خود پرسش‌ها و سوالات بسیاری را در اذهان خلق می‌کند که چه امری باعث شده که نباید مردم از متن این قانون آگاهی یابند؟ این حق مردم است که درباره عملی که با سرنوشت آنها مرتبط است آگاهی کامل داشته باشند و بدانند که در مورد چه چیزی و چگونه نظر بدهند. اما در مورد این که این طرح نه از طریق مراجعه به آرای عمومی بلکه از طریق برگزاری لویه جرگه فرمایشی باید به تصویب برسد هم محلی از تردید دارد. در هیچ کجای دنیا برای ایجاد دموکراسی نوپا دیده نشده که با مسئله تصویب قانون اساسی این گونه برخورد نمایند. باید گفته شود که نه زمان مناسب است و نه هم فضا و شرایط عینی جامعه اقتضای نمایند که چنین تعجیلی صورت بگیرد. بهتر بود متن قانون اساسی در زمان مناسب نوشته می‌شد و با مراجعه به آرای عمومی به تصویب همه مردم افغانستان می‌رسید.

این از جمله طنزهای تاریخ است که در سرزمین ما اتفاق افتاده است، دولتی خود قانونی را به وجود می‌آورد که در توانایی اجرای آن شک دارد. تا زمانی که سایه جنگ سالار در سرزمین ما حضور داشته باشد و قانون و قانون‌گرایی به یک فرهنگ تبدیل نشده باشد، ولو که ما بهترین و کامل‌ترین قانون را هم داشته باشیم، اگر نتوانیم آن را اجرا

نماییم به هیچ دردی نمی‌خورد، کما این که ما از کامل‌ترین دین هم برخوردار بوده هستیم، اما آیا توانستیم از این دین کامل به نفع خود و جامعه خود استفاده نصیبیم و یا فقط زمینه برای سوء استفاده گران‌مهرها بوده که با استفاده از وجه دین به مقاصد پلید خود برسند و برای کارهای خود رنگ لعاب دینی و مذهبی هم بدهند. آیا



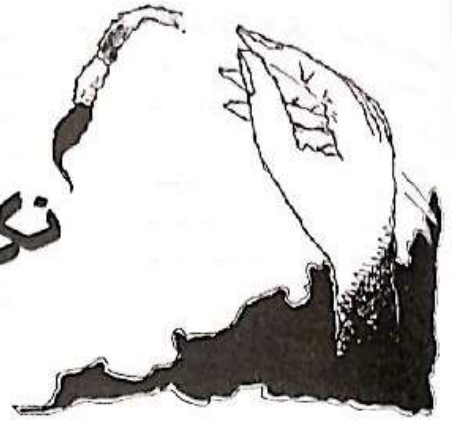
این تجربه هم باید دوباره و چندباره تکرار شود؟

ما تا رسیدن به یک جامعه کاملاً آید، آه و آه قولی آرمان شهر فاصله بسیار داریم اما این دلیل شد نمی‌تواند که نتوانیم به آن برسیم؛ بلکه اگر در خلف مادر هر زمینه‌ای برای ساخته شدن و بارور شدن آن؛ روی اصول و مبنای پذیرفته شده دیگر جوامع که توانستند با استفاده از آن به موفقیت‌هایی برسند. کاری صورت بپذیرد، خواهیم توانست به آید آلهای خود برسیم؛ اگر نه، و در همه زمینه‌ها بدون اصول؛ کدام منطقی کاری صورت بگیرد، مانند کله‌هایی که در دو سال اخیر صورت پذیرفته، باید قبول کنیم که این راهی که ما می‌رویم به ترکستان است.

قانون و قانون‌گرایی خواست همه مردم ملت، و تا زمانی که جامعه ما به یک جامعه قانونگر تبدیل نگردد، ما هرگز نمی‌توانیم به یک جامعه که مورد پذیرش و خواست همه مردم ما باشد، برسیم پس بجاست که به جای مشق قانونگرایی به ایجاد فرهنگ‌سازی در زمینه قانون‌پذیری در همه عرصه‌ها بین مردم بپردازیم و اگر ما به این موفقیت نایل آیدیم، می‌توانیم امیدوار باشیم قانون در جامعه ما می‌تواند جایگاهی داشته باشد. تا وقتی که فهم درستی از قانون نداشته باشیم؛ اگر بهترین قانون دنیا را هم بنویسیم ولی در زمینه اجرای آن مشکل داشته باشیم، به هیچ جای نخواهیم رسید. پس وقت و پول و سرمایه‌های مردم بیهوده خرج خواهد شد و از این قبل تنها جیب عده‌ای پر خواهد شد و مردم گرسنه‌تر از همیشه خواهند ماند. پس بجاست که نخستین دولت مردان که به فکر مردم و جامعه ما می‌باشند، در زمینه فرهنگ‌سازی مردم کاری انجام بدهند و آنچه به مشق‌های ناقص زمامداری، دموکراسی و قانونگرایی به هیچ جایی نرسیده ایم.



و چند گاهنامه دیگر دردری نگاهی به



□ سلطان سالار عزیزپور

پی نریخته‌ایم. این پراکندگی و آشفته‌گی زمانی بر ما سایه بیشتر می‌افکند و هویت فرهنگی ما را از بلندای شکوه انسانی به پرتگاه خواری و پستی می‌کشاند که ساختارهای قبایلی همراه با پدیده نوباه استعمار بر ما چیره می‌شود و مجموعه قلمرو فرهنگی و تمدنی ما را آشفته و سردرگم می‌سازد. این آشفته‌گی اگر از یک سو به پدیده آمدن جدایی و پارگی ما از ارزشهای دیروزی مان منجر می‌شود و هم‌چنان از آب‌شخورهای اسطوره‌ی بی‌ما، از سوی دیگر و در کنار این بیگانگی، «کاریکاتوری» از ارزشها بر ما تحمیل می‌شود و یا ما آن را خواسته و ناخواسته به عاریت می‌گیریم، بدون آن که به آن اندیشیده باشیم و یا مجال اندیشیدن را یافته باشیم. «محال است که بتوانیم از راه برابریهای نیندیشیده و نگواریده درباره مفاهیم و ویژه‌گفتارهای فکری-فلسفی متفکران باختر زمین در زبان و روان خود به فهم ساختار پیچیده کرد و کار آن مفاهیم در زبان و روان بیگانگان راه بیابیم. این هم در حالی است که ما کمتر فکری از خود داشته‌ایم و یا اگر داشته‌ایم به آن نیندیشیده‌ایم و آن را در نیافته‌ایم.

پس بایستی به مطبوعات، پرداخت و از ارزش و بی‌ارزشهای آن گفت؛ چرا که این مطبوعات اگر از یک سو نگاه ما را ژرف و احساس ما را حساس و وجدان ما را بیدار می‌کند، از سوی دیگر در گسترش بدفهمی‌ها و بدرفتاری‌هایمان و خواب‌آلودگی‌هایمان اثر گذاشته و اثر می‌گذارد. تلاشهای مطبوعات در کشور ما پیشینه درازی دارد، اما در این درازنای عصر با دستاوردهای اش‌مخواتی و خمناوبی ندارد و این هم از آن روست که، افغانستان پس از تیموریان زیر تسلط خاندان ابدالی، محمدزایی و استعمار

از آن به چاپ رسیده و تا درها چشم به راه در انتظار آن نشستیم. چه می‌توان نوشت جز آن که به مصراعی از بیت حافظ پناه برد که گفته است: «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» در خور یاد آوری است که این ارزیابی‌ها به چند گاهنامه که در بالا نامی از آنها آمده است، محدود نخواهد شد. در زمانی و در جستارهای دیگر به ارزیابی برخی دیگری از نشریه‌های برون مرزی همچون، روشنی، فردا، آریانیای برون مرزی، رنگین... به ویژه «صف» که ویژه زنان سرزمین ماست، خواهیم پرداخت و امیدوارم آن زمان دور و دیر نباشد. برمی‌گردیم به «دردری» که نامی است بسیار شایسته و گرانمایه. اما نکته مورد رویکرد ما این است که آیا سروده‌ها و نیشته‌های آمده در «دردری» شایسته چنین نام و عنوانی هستند یا خیر؟ پرسشی است که در این نیشته به آن پرداخته می‌شود. «دردری» یکی از گاهنامه‌هایی است که در برون مرزها به چاپ می‌رسد. در برون مرزهایی نه چندان دور از سرزمین ما، در جوار و نوار غربی کشور، «ایران امروزی»، سرزمینی که برایمان غریب می‌نماید و بیگانه، دیروز اگر بخشی از قلمرو فرهنگی و تمدنی ما بود و جایگاه یگانگی زبانی و فرهنگی‌ها و پناهگاه همدلی‌مان، امروز سوگمندان در همدلی آن می‌توان شک کرد. امروز نه تنها به پاره‌های جدا از هم تجزیه شده‌ایم، بلکه گاهی در برابر هم قرار می‌گیریم و این جداسری‌هایمان به آن جاها کشیده که دشمنان فرهنگی و یگانگی ما از این دوری‌ها و جداسری‌ها بهره‌ها برده و می‌برند. هم‌زمان با آن در گستره ملی تا هنوز که هنوز است داریستی برای پایداری و هویت‌مندی خود نیافته‌ایم و بنیاد و اساس ماندگاری برای خوش

نگاهی بر دردری و چند گاهنامه دیگر پیوسته جستارهایی است در گستره شناسایی و ارزیابی گاهنامه‌های برون مرزی. در سر آغاز ناگفته نباید گذشت که این سلسله نیشته‌ها به هیچ گونه جای یک نقد جامع و مانع را ندارد؛ نیم‌نگاهی است بسیار فشرده و شتابزده.

از همین رو ضرورت یک بازنگری داد گرانده و پاسخ‌ورزان به جای خود می‌ماند. در این جستارها گونه‌ای معرفی و نقد نشریه‌ای برون مرزی است. حق تقدم به آن گاهنامه‌های فرهنگی داده شده که گرانمایگی و گرانسنگی آنها از نگاه پیام و محتوا، زبان و شگردهای نشراتی از دید و دیدگاه بسیاری از فرزندان، پوشیده نیست.

در این میان «دردری» از چند گاهنامه بسیار خوب و پر درخشش ما است، که نخستین ارزیابی را به آن اختصاص داده‌ایم، چرا که خانه وجودی هست و نشانه‌هایی از هویت و شناسنامه مادر آن پیدا و پنهان است و با شناوری در دریای پرجنگ آن می‌توان به گنجینه‌های آن دست یافت و درهای خوش را شکار کرد. شاید و اما به گونه دیگری، این رویکرد در «نقد و آرمان» درخشش بیشتر داشته باشد. از نگاه آماجی که بی‌گرفته است و پرتوی که افشاند است؛ اما، گوناگونی و چندگانگی نوشته‌های «دردری» را ندارد، از یک سو، از سوی دیگر این دو در گستره کارشان ویژگی‌های منحصر به خود را دارند که جای شرح آن در اینجا نیست. در لابه‌لای این مقالات و پیوسته جستارهای دیگر، به توضیح آن خواهیم نشست.

در همین جا ذکر خیری از «نامه باختر» باید کرد و «فرزنده» را از یاد نبرد. با وجودی که تنها یک شماره



انگلیس برای کارها و جنبشهای فکری کمتر مجال داشت. علوم قدیم در این کشور رفته رفته رو به انحطاط رفت و از علوم جدید نیز بهره‌ای چندان به آن نرسید.^۲

با وجود آن، از تلاشهای فرهیختگان و فرزندان ما در دوره‌های مختلف و برشهایی مختلف زمانی همین چند سده پیشین نمی‌توان چشم پوشید که گاهنامه‌هایی همچون شمس‌النه‌ار، سراج‌الآخبار، کابل و عرفان نمونه‌هایی از این گونه تلاشها بوده‌اند. این گونه تلاشها با وجود کاستیها و کمبودها، غنیمتهایی بوده‌اند در میان فرصتهای زمانی. سوگندانه تاهنوز یک جمع‌بندی انتقادی از این گونه تلاشها نداریم و در نهادینه کردن فرهنگ و ادب مان از این گونه تلاشها کمتر بهره برده‌ایم. هم‌چنان در نبود یک فلسفه ملی بسیاری از کوشش‌هایمان به‌هنر رفته‌است. اما در هنگامی که «در در» به نخستین تلاشهای خود می‌آغازد، جامعه ما، فاجعه‌های گوناگونی را پشت سر می‌گذارد. کودتا، پشت کودتا، تجاوز پشت تجاوز، بحران پشت بحران، همه و همه نیروهای جامعه مان را نابامان و بحران زده می‌سازد و حتی برخی از روشنفکران را به ماجراجویی و تلاشهای عاقبت ناندیشانه می‌کشاند.

مقاومتی که از یک نبرد طولانی در برابر روسیه شوروی سر بلند می‌کند، در نبود یک نیروی ملی و کار آزموده می‌رود که جای خود را به عوامل نیروهای استعماری و قبیله سالار، تازی پرست و ترورست خالی کند.

در چنین روزگاری نخستین شماره «در در» از چاپ می‌برآید، که در دیباچه آن می‌خوانیم: «... با این کار، خط و سنگری تازه به نفع قوم و گروه خاص و در برابر قوم دیگری نگشوده‌ایم. و باز پشت این حرف فوراً اضافه کنیم که این هیچ‌گاه به این ادعای بی‌بنیاد مخلوط نشود که خودمان در زندگی خط و ربطی نداریم. که کارهای شخصی بجه‌های «در در» بر کسی پوشیده نیست.»^۳

در تصحیح و تکمیل گفته بالا می‌توان افزود: برخی از گردانندگان این مجله از جمله کسانی بوده‌اند که در مقاومت سهم شایسته داشته‌اند و یا از ضریق گروهی سهم خود را ادا کرده‌اند. به گفته خودشان مقامشان در این راستا از کفر ابلیس مشهورتر است. اما نقطه قابل توجه این نیست که گردانندگان «در در» از بستر مقاومت برخاسته‌اند و یا تمایلات ذوقی و ادبی و فرهنگی گوناگونی داشته و دارند. نکته قابل توجه این است که

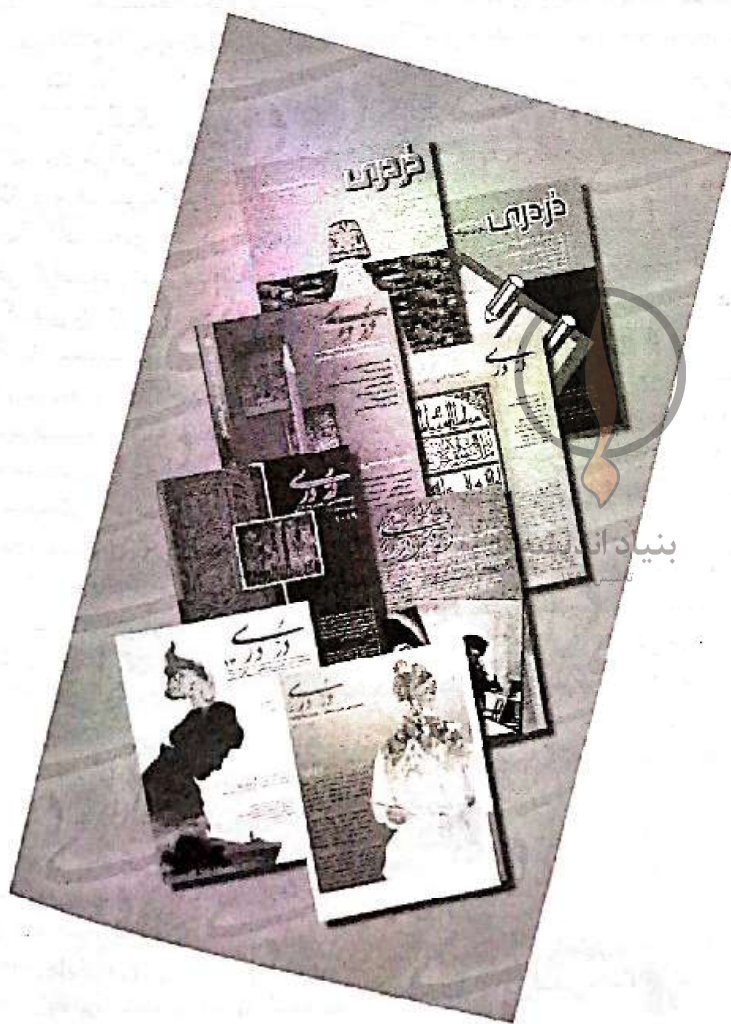
گردانندگان «در در» در میان گزینش و فراخوانی راه فرهنگی و کار فرهنگی و دیدگاه ملی-مذهبی و پیوسته گیها و وابستگیهای نژادی و محلی و سیاستهای ماجراجویانه برخی از رهبران محلی شان - در نبود بدیل‌های ملی و فرهنگی - دست و پا می‌زنند. سیاستهای برخاسته و بازمانده از میراث دولتهای قبایلی و استعمار جهانی.

از همین رو «در در» در پهلوی آن که سنگری برای فرهیختگان فرهنگی می‌شود، برای بازاندیشی و مقاومت فرهنگی، از سوی دیگر کمیگامی برای کسانی می‌شود که با ماجراجویی و تبلیغ افکار ضد فرهنگی نژادپرستانه و تازی گرایانه سدی برای یگانگی فرهنگی و ملی ما هستند.

آنها از همین کمیگام به فرهنگ و ریشه‌های مشترک هویتی مان می‌تازند. اینک می‌پردازیم به برخی از نمونه‌های آن، که مقاله‌ای به نام «زبان در»

هزاره در شماره ۹-۱۰ یکی از آنهاست. نویسنده که نام اصلی خود را نگاشته، در این مقاله مطمح را پیشکش کرده که اکثراً تفرقه افکنانه و غیر علمی است. نویسنده در این نبشته کوشیده در پهلوی توهین، تهدید و زبان نفهم دانستن تاجیکان، آنها را هویت باخته جا بزند. به نظر نویسنده «زبان در» هزاره تاجیکان کسانی اند که زمانی ترک بوده‌اند و بعدها فارسی زبان شده‌اند. به باور آقای «آریانپور»، تاجیکان کسانی اند که هنوز هم فارسی را فراموش کرده‌اند.

آقای «آریانپور» خشم و نفرت خود را در دشمنی با تاجیکان به مفهوم همگانی آن، چه این تاجیک سمرقندی باشد و چه هراتی و چه کابلی باشد و چه شیرازی، قندهاری، تخاری و هر جای دیگر... پنهان نمی‌دارد. در جای دیگر درباره آریایی بودن و ریشه‌سازی آنها می‌نگارد: «کسانی که تغلی



نویسنده: سیمین غریب
 مترجم: سیمین غریب
 مکان: تهران
 بیان دردی و ناله‌ها
 نامشود از لاله
 لاله در آفتاب
 هم فارسی
 در دشمنی
 ن تاجیک
 باشد و چه
 نر... پنهان
 ن بودن و
 شه تخیلی

درست کرده و مدعی بومیّت و اصالت شده‌اند. این گونه جمله‌ها و نبشته‌هایی که نه رنگ پژوهش دارند و نه رنگ علمی و نه آماجی را نشانه گرفته اند، به جز تفرقه افکنی و تحقیر دیگران، ربه جایی نمی‌برند. بی‌شک که جای این گونه نبشته‌ها در «در دری» نیست، چرا که شایسته و زیننده «در دری» نیستند. «در دری» را نباید جولانگاه این گونه غنچه‌گشایی‌ها بسازیم... چرا که «در دری» با نرهای وجود این تبارها بافته شده و خانه‌ای وجودی برای همه ما شده است، ملتی که شناسنامه‌اش مرزهای سیاسی، قومی، قبیله‌ای را در نور دیده، شایسته چنین توهین و تحقیری نمی‌باشد.

باید آگاه بود که هیچ نوع دشمنی میان تیره‌های گوناگون انسانی وجود نداشته و ندارد و این سیاستهای استعماری و تلاشهای عاقبت نالیدشانه تمامیت‌خواهان، نژادپرستان و محلی‌گرایان ماجراجوست که نه تنها ملیتها و اقوام را دور از هم بلکه در برابر هم قرار می‌دهند.

اگر از ردپای افکار ماجراجویانه در گستره پژوهش و تحقیق بگذریم، می‌رسیم به نمونه‌هایی از نازی‌گرایی پژوهشگران ما: در شماره سیزده «در دری»، مقاله‌ای پژوهشی درباره «تفاوت‌های زبانی ایران و افغانستان» چاپ شده است. این مقاله از جهات مختلف بسیار ارزشمند و گرانمایه است اما آن موردی که روی آن انگشت گذاشته‌ایم این است: نکته دیگر در این زمینه این است که جریان‌های شبیه آنچه در ایران به نام «سردنویسی» به وجود آمد که در واقع منظور اصلی از آن، مقابله با زبان عربی و در نتیجه کم‌رنگ کردن فرهنگ دینی اسلام بود و به تبع آن واژه‌ها و ترکیباتی جایگزین کلمات و ترکیبات غربی شد در افغانستان به وجود نیامد.

بنابراین، بسامد و رواج واژه‌ها و ترکیبات عربی در آن مملکت بیشتر از ایران است. می‌بینیم که چگونه نویسنده توانای ما زیر تأثیر جو حاکم تبلیغاتی افراطی غرب‌زدگی قرار گرفته کار فوهندستان را که به هیچ گونه مقابله با دین اسلام نبوده و نیست، مقابله با دین اسلام توجه می‌کند و ذفیت مردم را در برابر ارزشهای کتونی زبان‌شناسی و ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی دردی گمراه می‌سازد. با وجودی که نویسنده نامبرده می‌داند که زبان فارسی یکی از زیانتهای هند و اردبایی است و ساختارهای آوایی، دستوری، و نوشتاری به ویژه خود را باستانی داشته باشد و دارد. توجه به ساختارهای یک زبان به هیچ گونه‌ای دشمنی با زبانی دیگر نیست، چه رسد به دشمنی با

دین و دیانت. این که در افغانستان به این گونه مسایل توجه نمی‌کنند، چیز مثبتی نیست، نباید بر آن بالید و افتخار کرد.

نباید از یاد برد که یکی از موارد مثبت کارهای فرهنگستان همان واژه‌سازی بر مبنای ساختارهای زبان فارسی دری است. شایسته نیست این گونه کارها را ما با دشمنی بآدین، آن هم دین اسلام توجیه کنیم. بهتر آن است که ما فرهنگستانی از مجموعه‌ای کشورهای فارسی زبان داشته باشیم تا به این گونه کارها با وسعت بیشتر و چند و چون دیگر رسیدگی کرده بتواند. در آن صورت لازم نخواهد بود که به جای واژه‌های سره فارسی، کلمه‌های عربی، انگلیسی و یا پشتو به کار ببریم.

اگر با همین چند گفته بالا، در مورد زبان بسنده کنیم در آن صورت از گفتمان درباره زبان فارغ می‌شویم و می‌رسیم به نقد و ارزیابی نبشته‌های «در دری».

بدون گزافه می‌توان گفت که «در دری» یکی از پیشگامان مادر گستره نقدنویسی در همین دو دهه پسین می‌باشد. نقدهای بسیار ژرف و روشمند و آماج‌داری در «در دری» به چاپ رسیده است. اما در میان این همه نقدها، نقد گونه‌هایی هم یافت می‌شود که کاستیهای بخصوص خود را دارند. از جمله «در پیچ کوچه ماه» به لیلیم می‌رود «نوشته قنبر علی تابش است که در آن برگزیده‌ای از شعرهای شبگیر پولادیان با عنوان «فراز برج خاکستر» نقد شده است.

منتقد در بخشی از نبشته نقد گونه‌اش می‌نگارد: «در یک تورق کلی پی می‌بریم که این مجموعه هم چنان که از نظر قالب متنوع و ورق‌م‌رقم است، از نظر محتوایی و مفهومی نیز از گستره دیگرگونی بسیار برخوردار است. مضمون‌هایی چون بهار، خزان، وطن، مقاومت، آزادی، عشق، سوگ، فاجعه، شهادت، پوچی و... در آن به چشم می‌خورد. به تعبیر دیگر در این مجموعه به هم با حماسه روبه‌رویم و هم با مرثیه و هم تغزل و هم با... و البته این تنوع محتوایی هم به نوبه خود نشانگر آن است که شاعر هم از نظر فکری و عاطفی و... در طیفی مشخص قرار نمی‌گیرد.»

اگر منتقد گرانمایه مقدمه کتاب را درست می‌خواند و در خواندن متن، از صبر و بردباری کار می‌گرفت در آن صورت ضرورت به نگارش این گفته‌ها نبود. «فراز برج خاکستر» گزیده‌ای از دوره‌های مختلف سرایش شاعر در قالب‌های مختلف است. گزینش قالب‌های مختلف شعری به مفهوم

نداشتن فکر یکدست و بینش منسجم نیست. درباره این که شبگیر پولادیان از چه کسی تأثیر گرفته، جای هیچ گفتگو نیست، اما منتقد گرامی مورد مشخص آن را نشانی نکرده است. به کمترین شباهت میان دو شعر نباید حکم کرد که یکی از دیگری گرفته شده و یا تأثیر پذیرفته است. در برخی از موارد نزدیکیها و هم‌نواییهایی میان شاعران مختلف وجود داشته است، بدون آن که ما پلی از تأثیرپذیری را میان آنها پیدا کنیم. در پایان باید افزود: سواي کارهای مقدماتی پولادیان که در آن رنگین‌کمانی از حالات روحی و عاطفی‌اش به تصویر کشیده شده است، پولادیان شاعری است که دیدگاهی تاریخی و اسطوره‌ای ما را وارد شعر معاصر ساخته و از عهده آن به خوبی برآمده است.

خلاصه به جز کاستیهای وزنی که آن هم در برخی موارد آگاهانه صورت گرفته و شاید به مفهوم نوآوری و زیبایی شعر بوده باشد، موارد دیگر انتقاد آقای قنبر علی تابش بر شعر «فراز برج خاکستر» موجه نمی‌نماید.

اگر بخواهیم به اجمال این گفته‌ها را فشرده سازیم، می‌توان نوشت که «در دری» با وجود کاستیها و ناهنجاریهای، بخشی از شناسنامه‌ها در غربت است. این نشریه در پهلوی گفت و گوهای بسیار پر محتوا و ویژه نامه‌های پژوهشی و علمی و نبشته‌های ژرفش مانند «گنج باد آورده» و جستارهای از همین دست، متأثر از افکار ماجراجویانه نژادی و تمایلات تند مذهبی و فرقه‌بی بوده است. برای آن که «در دری» را به جایگاه اصلی‌اش برگردانده باشیم، باید آن را از آلودگیهای نژادی و تمایلات محلی و افکار ماجراجویانه گروهی بپیراییم و در سلامتت بکوشیم که شایسته نام و نشان و زبان و زمان ما باشد.

من با بیسی از حافظ به این جستار پایان می‌بخشم تا خلوت این زبان و توان بزرگان این زبان و فرهنگ را مسجل کرده باشیم:

چو عندلیب فصاحت فرود، ای حافظ!
 تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

رویکردها:

۱. چشم‌اندازهایی از کور مالی فلسفه، فرهنگ (آریا برزن زاگرس، ص ۱۰)
۲. دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، حسن انوشه، چاپ ایران، ص ۴۴۰
۳. «در دری»، شماره نخستین، ابوطالب مظفری
- ۴-۵. برگرفته از شماره‌های دردی که در متن تذکر یافته است.

